

«بامداد خمار»
زیر ذره‌بین نقد
روزنامه صبا

بهزاد زهرایی

منتقد و پژوهشگر سینما:

یک اتفاق مثبت
در شبکه نمایش خانگی



کشورهایی دیگر هم رمان‌هایی مثل «آشرلی»، «بر باد رفته»، یا «بینوایان» مدام بازسازی می‌شوند. تطابق فرهنگی معیار اصلی نیست؛ مهم پیام اثر است. پیامی که «بامداد خمار» می‌دهد همان پیام زمان انتشار رمان است و هنوز هم کار می‌کند.

آن زمان درباره رمان هم دو نگاه وجود داشت: گروهی می‌گفتند این داستان یک عشق را تفسیر می‌کند و هشدار می‌دهد که صرفاً با دل‌دادگی تصمیم گرفتن همیشه به نتیجه خوب نمی‌رسد. گروهی دیگر می‌گفتند رمان در حال تطهیر طبقه‌ای خاص است. این جدل آن زمان وجود داشت؛ امروز هم در سریال همان بحث‌های محتوایی و ارزشی زنده است.

در ادامه بحث، می‌خواهم به انتخاب بازیگران بپردازیم. به نظر شما چقدر بازیگران «بامداد خمار» توانسته‌اند به کیفیت و جایگاهی که باید برسند؟

در میان بازیگران، من بیش از همه بازی خانم خردمند را دوست داشتم. نقش عمه را با یک رئالیسم کم‌نظر اجرا کرده‌اند. از لحن، سرعت حرف‌زدن، خستگی در چهره و حتی نگاهشان، کاملاً متوجه می‌شویم که این زن همان محبوبه سال‌ها پیش است؛ عاشقی دلسوخته و فرسوده. تا اینجا کار، به نظرم ایشان بهترین بازیگر سریال‌اند.

بعد از او، بازیگر نقش سودابه ایراد زاده‌اش که به عمه مراجعه می‌کند، بازی بسیار دقیقی دارد. صحنه تقابل احساسی‌شان در قسمت اول، همان جایی که سودابه می‌گوید «از خودم بدم می‌آید»، یکی از بهترین لحظات عاطفی سریال است.

در رتبه بعد، مرجانه گلچین را می‌گذارم. در سال‌های اخیر، بازی ایشان در تلویزیون گاهی به سمت یک تیپ تکراری رفته بود، اما اینجا متفاوت ظاهر شده‌اند. انگار تمام آن سال‌ها تمرین بوده برای این نقش. همان حس و فیگورهای آشنا را دارند اما کاملاً کنترل شده و در چارچوب کارگردان، نتیجه‌اش باورپذیر و طبیعی است؛ واقعاً دایه‌هایی با همین ویژگی‌ها وجود داشتند.

در مورد علی مصفا و لاله اسکندری، باید بگویم که در همان لاین همیشگی خودشان هستند. نه نقطه‌ضعف دارند، نه یک جهش ویژه. شخصیت پردازی سریال هم اجازه پیچیدگی بیشتر به آن‌ها نمی‌دهد. کارگردان همان اندازه بازی خواسته و همان میزان هم ارائه می‌شود. اما درباره نوید پورفرج باید بگویم هنوز نمی‌توانم قضاوت قطعی کنم. برخلاف تمجیدهایی که شده، بازی خاصی از او ندیده‌ایم. آنچه مخاطب را تحت تأثیر قرار داده بیشتر نتیجه کارگردانی، نورپردازی، قاب‌بندی و گریم است. نه بازیگری. شاید در قسمت‌های بعدی فرصت بازی بیشتری پیدا کند.

اما بزرگ‌ترین نقطه‌ضعف بازیگری سریال تا اینجا، ترلان پروانه است. محبوبه محور اصلی داستان است. کاراکترش موقعیت‌های عاطفی و پیچیدگی‌های زیادی دارد. اما بازی ایشان تا اینجا متوسط‌روبه پایین بوده. این در حالی‌ست که نقش ظرفیت بسیار بالاتری دارد.

در مورد بهنوش بختیاری هم باید بگویم بازی برجسته‌ای ارائه نشده، اما این لزوماً نقطه‌ضعف نیست. کارگردان عامدانه اجازه نداده که بازی به سمت اغراق یا تیپ‌های همیشگی ایشان برود. این کنترل، اتفاقاً یک تصمیم درست کارگردانی است.

در مورد صحنه‌های روبه‌رویی محبوبه و رحیم گفته شده که سریال به سمت ارویتیک شدن رفته. نظر شما چیست؟

این برداشت کاملاً ناشی از ناآشنایی با زبان سینماست. اصول زیبایی‌شناسی صحنه‌های عاشقانه الزاماً بخشی از قواعد ارویتیک سینمایی را دارد؛ نوع نور، قاب‌بندی، حرکات دوربین. این ابزارهای «بیان» هستند، نه عبور از اخلاق. خانم آبیاری به درستی کفش ذهنی یک دختر نوجوان نسبت به یک پسر را، در سنی که هر دو در آستانه بلوغ و عشق‌اند، با زیبایی و پاکی نشان داده. نه مبتذل است، نه مرزشکن. از نظر من این یکی از نقاط قوت فرم سریال است.

نخستین مواجهه‌تان با سریال «بامداد خمار» در مقام منتقد، چه تصویری از مسیر سریال و انتخاب‌های سازندگان به شما داد؟
به نظر من «بامداد خمار» یک اتفاق مثبت در شبکه نمایش خانگی است؛ آن هم به چند دلیل. دلیل اول این است که در فضایی که اغلب سریال‌های پلتفرم‌ها سراغ نمایش خشونت، روابط نامتعارف یا تابوشکنی می‌روند، مثل «جان‌سخت» که هم خشونت دارد و هم روابط خارج از عرف را بازنمایی می‌کند، یا «شغال» که به نوعی تجاوز را نشان می‌دهد، یا «از یاد رفته» و «تاسیان» که مرتب مواد مخدر، مشروبات الکلی و انواع خشونت را به تصویر می‌کشند، انگار شبکه نمایش خانگی برای جذب مخاطب به سمت نمایش چیزهایی رفته که تا دیروز خط قرمز بوده است.

در این میان، «بامداد خمار» درست در نقطه مقابل آن‌ها ایستاده است. با تکیه بر فرهنگ ایرانی و یک داستان ریشه‌دار در بستر بومی، توانسته مخاطب را جذب کند؛ بدون اینکه از مرز شکنی یا تحریک مخاطب استفاده کند. این ارزش اول سریال است. نکته دوم، که از نظر من مهم‌تر است، مسئله اقتباس است. من نسبت به سریال «سوسون» خانم نرگس آبیاری بسیار منتقد بودم و هنوز هم هستم. اما «بامداد خمار» یک اقتباس درست است. دوباره انگار پیوند طلایی ادبیات و سینمای ایران زنده شده است. زمانی که زمانی پر فروش و محبوب بوده، اکنون در همان بستر فرهنگی به سریال تبدیل شده و در ساخت آن دقت شده است. در بحث فرم، «بامداد خمار» برخلاف «سوسون» سرگردانی دوربین را ندارد؛ هرچند بر همان منطق حرکتی بنا شده اما آشفته نیست. نمی‌دانم کدام را اول ساخته‌اند، اما انگار همان زبان بصری را گرفته‌اند، بالایش کرده‌اند و اینجا به انسجام رسانده‌اند.

از نظر نورپردازی هم تلاش شده با استفاده از ابزار دیجیتال، نور طبیعی یا حداقلی استفاده شود تا حال و هوای سال ۱۲۹۶ یا فضای دهه ۶۰ لدر سکانس‌های مربوط به بمباران و خاموشی‌ها درست بازسازی شود. یعنی چند اتفاق خوب در سریال یک‌جا جمع شده است.

با توجه به فاصله فرهنگی امروز با دهه ۷۰، بازسازی رمانی مثل «بامداد خمار» در زمان حال را چطور ارزیابی می‌کنید؟
رمان «بامداد خمار» در دهه ۷۰ مخاطبان زیادی داشت. به نظر من نمایش دادن این رمان در سال ۱۴۰۴، با این فاصله فرهنگی، در حضور فضای مجازی و تغییر سبک زندگی، چیز بدی نیست. در

سه‌نگاه سه‌نسل یک‌رمان ماندگار

اقتباسی جنجالی با طعم نوستالژی



زهرای طاهریان

نقد



در بازگشت دوباره سریال «بامداد خمار» به شبکه نمایش خانگی، سه نگاه متفاوت از سه نسل مختلف به این اقتباس جنجالی نشان می‌دهد که اثر کلاسیک دهه هفتاد هنوز هم توانایی جلب توجه مخاطب امروز را دارد. این سریال با انتخاب بازیگران متنوع، بازسازی دقیق تهران قدیم و وفاداری نسبی به فضای رمان، توانسته تریبی از نوستالژی و اقتباس آزاد خلق کند؛ هر چند نقدهایی هم بر پس‌رفت گفتمانی و ضعف در شخصیت پردازی شخصیت محبوبه وارد است. هم کارشناسان و هم منتقدان بر این باورند که «بامداد خمار» در عین حفظ پیام اصلی رمان، فرصتی برای باز تولید نگاه‌های انتقادی به عشق، طبقه اجتماعی و نقش زنان در جامعه امروز فراهم می‌کند و نقطه تلاقی ادبیات، سینما و فرهنگ ایرانی در شبکه نمایش خانگی است. در میز نقد روزنامه صبا، این اثر از ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته و وفاداری به فضای تهران قدیم، انتخاب بازیگران و کیفیت اقتباس آن با نگاه دقیق کارشناسان سنجیده شده است.

